

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: دوازدهم - تابستان ۱۳۹۱
از صفحه ۱۳۷ تا ۱۵۲

شاعری از اهالی امروز:

تحلیل تبلور اندیشه‌های تعلیمی و تعهد ادبی در شعر سهراب سپهری*

فاطمه پورجعفری^۱ مربی ادبیات انگلیسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کرمان
حسن شهابی^۲ (استادیار زبان و ادبیات انگلیسی)
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کرمان

چکیده

هدف ادبیات تعلیمی اصلاح اخلاقیات، پرورش اندیشه‌ها و رشد افکار جامعه، برای رسیدن به خوش‌بختی است. یکی از مفاهیمی که اغلب در ارتباط با مطالعات تعلیمی و همسو با آن مطرح می‌شود، مسأله تعهد شاعر (Commitment) و رسالت شعر است که خود به عنوان پاره‌ای از پیکر جامعه شناسی ادبیات به شمار می‌رود. در این میان، گاهی برخی شعرا از سوی هنرمندان هم عصر خود، متهم به دوری‌گزینی از اجتماع و عدم تعهد شده‌اند و این امر، آنها را هدف انتقادهای تند و تیزی از سوی منتقدین قرار داده است. مقاله حاضر، به دنبال یافتن ابعاد اجتماعی و مصادیق تعلیمی در اشعار سپهری با ارایه شواهدی از آثار وی می‌باشد. نتایج حاصل از این تحقیق، گویای این واقعیت است که سپهری شاعری فاقد تعهد نبوده و بر احوال مردم روزگار و مشکلات جوامع آنان آگاهی داشته و در جستجوی یافتن راه‌هایی برای رفع دردها و کمبودهای ایشان نیز بوده است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تعلیمی، ادبیات تعهد، سهراب سپهری

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱/۲۴

۱- پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: epourjafari@gmail.com

۲- Shahabi1964@yahoo.co.uk

مقدمه

جامعه‌شناسی ادبیات، شاخه‌ای از درخت تنومند علم جامعه‌شناسی است که در نگاهی کلی قصد ایجاد رابطه بین ادبیات و عناصر اجتماعی را دارد و دارای سنت‌ها و رویکردهای گوناگونی نیز می‌باشد. دیدگاه سنتی، که بیشتر بر جنبه جامعه‌شناسی اثر تکیه دارد تا ارزش زیبایی‌شناسی آن، گاهی با نام «اجتماعیات» در ادبیات نیز شناخته می‌شود. منتقدین، از این روش برای یافتن ایدئولوژی نویسنده اثر استفاده می‌کنند. موضوع مورد بحث این روش، «تعیین محتوای عقیدتی مجموعه‌ای از آثار در دورانی معین است. روشی برای شناخت الگوهای عقیدتی‌ای که برای تأثیرگذاری بر آگاهی خوانندگان به آنان عرضه شده است» (پوینده، ۱۳۸۱:۳۸). از سوی دیگر، رواج اخلاقیات و افزایش آگاهی بشری شاخه‌ای از اندیشه‌های تعلیمی است که «نیک‌بختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند و هم خود را متوجه پرورش قوای روحی و تعلیم اخلاقی انسان می‌کند» (مشرف، ۱۳۸۹:۱۹). بدین ترتیب، ادبیات تعلیمی در پیوند تنگاتنگی با جامعه‌شناسی ادبیات قرار می‌گیرد و در جستجوی راه‌هایی نوین جهت بارور کردن تفکر مخاطب، زایش اندیشه‌های تازه و به طور کلی بالا بردن «سطح آگاهی، وجدان فردی، شعور اجتماعی و احساس مسئولیت در تک تک افراد جامعه می‌باشد» (سید طاهرالدینی، ۱۳۸۵:۱۲).

مفهوم «ادبیات تعهد» (**Literature of Commitment**) و «نویسنده متعهد» (**Committed writer**) نیز برای نخستین بار توسط ژان پل سارتر (**Jean Paul Sartre**)، نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۹۰۶-۱۸۴۷) در ارتباط با همین رویکرد سنتی جامعه‌شناسی ادبیات و در راستای تحکیم اندیشه‌های تعلیمی در آثار ادبی مطرح شد. او در کتاب معروف خود تحت عنوان *ادبیات چیست؟* نویسنده متعهد را چنین به تصویر می‌کشد: «نویسنده ملتزم می‌داند که سخن همانا عمل است. می‌داند که آشکار کردن، تغییر دادن است و نمی‌توان آشکار کرد، مگر آن‌که تصمیم بر تغییر دادن گرفت» (نجفی، ۱۳۴۰:۴۲).

تعهد در ادبیات

یکی از مقوله‌های مهم مورد بحث در ارتباط با ادبیات تعلیمی، مسأله التزام و یا تعهد در ادبیات است. هنر و ادبیات، از گذشته تا به حال جزء ارکان اصلی زندگی بشر و در پیوند مستقیم با آیین‌ها و باورهای افراد در دوره‌های مختلف تاریخی بوده و به عبارت دیگر با زندگی انسان آمیخته بوده است. زرین کوب در تعریف ادبیات، آن را عبارت از «تمام ذخایر و موارث ذوقی و فکری اقوام و اهم عالم» دانسته که «مردم در ضبط و نقل و نشر آنها اهتمام کرده‌اند» (۲۵:۱۳۷۲). اما آن چه در این بحث مدنظر است مفهوم رسالت ادبیات است که در مفاضات ادبی، از دیرباز تاکنون، همواره دست مایه تفاسیر گوناگون اندیشمندان و ادبای جهان بوده است.

زمانی در دنیای غرب، بحث جنجال‌برانگیز «هنر برای هنر» (**Art for art sake**) مطرح شد که هدف ادبیات را، چیزی فراتر از انتقال تجربه زیباشناختی بشر از جهان نمی‌دانست و بر خود بسندگی هنر تأکید داشت. در این میان، اما، گروهی در واکنش به این ایده، مقوله «ادبیات متعهد» (**The Committed Literature**) و آموزه‌های تعلیمی را مطرح نموده و رسالت ادبیات و هنر را، آشنا کردن انسان، با شیوه‌های زندگی بهتر و تلاش برای کمال و کسب فضیلت دانسته‌اند. باورمندان به ادبیات متعهد، بنا را بر پوچ بودن هنر برای هنر گذاشته و هنرمند را، آموزگار خلق دانسته که دردهای مردم را می‌بیند و تعهد، از ضروریات فعالیت‌های هنری و ادبی او محسوب می‌شود.

با این حال، سخن درباره این که نویسنده متعهد کیست و تعهد در ادبیات چه معنایی دارد، موضوعی است که بسیاری از اندیشمندان، به ویژه ادیبان و اهل قلم درباره‌اش گفته‌اند و نوشته‌اند. پرسشی که در اینجا پیش می‌آید، این است که معیار تعهد در ادبیات متعهد چیست و با چه معیار و مبنایی می‌توان ادب متعهد را تعریف کرد؟ به عبارت دیگر، ادبیات باید در برابر چه چیزی تعهد داشته باشد تا آن را متعهد بنامیم؟

اگرچه مشهور است که بحث ادبیات متعهد را سارتر برای نخستین بار مطرح کرده است، حقیقت آن است که پیشینه این بحث به سال‌ها پیش از سارتر برمی‌گردد. در

حقیقت، ریشه‌ها و گرایش‌های کلی مربوط به ادبیات متعهد در روح حاکم بر نقد غربی وجود داشته و حداقل به نیمه دوم قرن نوزدهم و حتی پیش از آن باز می‌گردد. دیدرو (Denis Diderot) فیلسوف فرانسوی عصر روشنگری، اخلاق و تربیت را معیار تعهد در ادبیات می‌داند و می‌گوید: «هر آزاده مردی که قلم به دست می‌گیرد، باید همت بر آن گمارد که عفاف را محبوب و فسق را منفور سازد» (ناتل خانلری، ۱۳۴۵:۶۲). کانت (Immanuel Kant) شاعری را والاترین هنرها می‌پندارد و می‌گوید: «شعر، غذای روح و فکر آدمی و آموزنده است» (طهماسبی، ۱۳۸۰:۴). لئو تولستوی (Leo Tolstoy)، نویسنده شهیر روس به هنر ملی اشاره می‌کند و بر این باور است که این نوع ادبیات و هنر فقط آن‌گاه به وجود می‌آید که انسانی «از زمره توده مردم» ضرورت انتقال احساس نیرومندی را که خود تجربه کرده است دریابد و آن را در جهت روشنگری دیگر افراد جامعه بیان کند (دهگان، ۱۳۷۶:۱۱۹). ماتیو آرنولد (Matthew Arnold) به رسالت مهم نقد و ادبیات برای نجات جامعه از ناکامی‌ها اعتقاد دارد و بیزاری خود را از «فردگرایی شدید» افراد جامعه که شعار «هر کس، برای خویش» را سر می‌دهند، ابراز می‌دارد (جورکش، ۱۳۸۱:۱۴۸).

اما، در میان نظریه‌های ناقدان غربی در باب ادبیات متعهد، که در بالا به تعدادی از آنها اشاره شد، گفتارهای سارتر را معمولاً، به علت مستدل‌تر و عمیق‌تر بودن، به عنوان سنگ بنای مکتب ادبیات متعهد می‌شناسند. وی، در باب رسالت ادبیات می‌گوید: «نویسنده چنان طریقی برمی‌گزیند که جهان و بالاخص آدمی را، بر دیگر آدمیان آشکار کند تا اینان در برابر آن چه که به این گونه عریان شده است، مسؤولیت خود را تماماً دریابند و بر عهده بگیرند» (نجفی، ۱۳۴۰:۴۳). وی در کتاب *اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر* (۱۳۴۴) تأکید می‌کند که نویسنده، نباید از واقعیت و مسائل اساسی زمان خود غافل باشد. امروزه، مسائلی از قبیل فقر، گرسنگی، تهدید سلاح‌های کشتار جمعی و بمب‌های اتمی و از همه مهم‌تر، از خودبیگانگی انسان‌ها نزد جوامع انسانی غریب و دور از باور عموم نیستند، بلکه آن‌قدر رایج و آشنا هستند که اگر «سرتاسر ادبیات ما را

دربر نگیرند، جای تعجب است!» (رحیمی، ۱۳۴۴: ۹۵). علاوه بر این گوناگونی نظریات در باب تعیین معیار تعهد در ادبیات، مسأله دیگری نیز، همواره مورد بحث نویسندگان و نظریه‌پردازان ادبی بوده است و آن، نحوه بیان این دغدغه‌ها (حال اخلاقی و دینی باشد یا اجتماعی و سیاسی)، توسط شاعر است. در طول تاریخ ادبیات، نویسندگانی که نسبت به شرایط ویژه و درگیری‌های سیاسی و اجتماعی جامعه خود بی‌اعتنا نبوده‌اند، غالباً این اعتراض یا نگرانی را، به طور آشکار و صریح در آفرینش ادبی خود ابراز داشته‌اند. ادبیات ایدئولوژیک جناح چپ شوروی سابق، اشعار پرشور و انقلابی شاعرانی چون ملک‌الشعرا بهار و عارف در پی پدید آمدن افکار مشروطه‌خواهی در ایران، و خیزش و همچنین رواج ادبیات متعهد با جهت‌گیری‌های سیاسی بارز پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ایران، همه نمونه‌هایی از موضع‌گیری‌های بی‌پرده صاحبان قلم نسبت به شرایط جامعه‌ای که در آن می‌زیسته‌اند، می‌باشد.

از طرف دیگر، گاهی نویسندگان به علل مختلف ترجیح می‌دهند دغدغه‌های خود را فارغ از تفکرات حزبی و سیاسی غالب بر روزگار خود بیان کنند. اعتراض آنها به نابسامانی‌ها، غیرمستقیم و تا حد زیادی مستور و نهفته است و درک آن به دقت نظر و تأمل بیشتر خواننده نیاز دارد. به همین علت است که این نویسندگان بعضاً از سوی منتقدین تندرو، آماج انتقاد و انکار قرار گرفته و متهم به گوشه‌نشینی و «برج عاج‌نشینی» شده‌اند. از میان شاعران معاصر ایران، نیما یوشیج و سهراب سپهری، نمونه‌های بارز این نگرش بوده‌اند. نیما در انتقاد از توصیه‌های حزبی به خود به خشم می‌آید و با طنز و پرخاش می‌گوید که «بعضی از رفقا متوقع هستند که اگر شاعر و نویسنده سرفه و عطسه هم می‌کند، سرفه و عطسه او اجتماعی باشد و حتی به آن اندازه که طبقه معین می‌کند در آن فایده پیدا کند» (درگاهی، ۱۳۸۹: ۶۴). آلن رب‌گری (Alain Robbe-Grillet)، رمان‌نویس و هنرشناس فرانسوی، در مقاله‌ای تحت نام «تعهد» این‌گونه پرهیز از ابراز صریح دغدغه‌های شاعر و یا موضع‌گیری‌های سیاسی در آثار ادبی را تحسین می‌کند: «بنابراین بگذارید یگانه معنایی را که تعهد ممکن است نزد ما

داشته باشد به آن باز گردانیم. تعهد به جای اینکه ماهیت سیاسی داشته باشد، از نظر نویسنده به این معناست که کسی کاملاً به مشکلات ذاتی زمان خودش وقوف یابد و به اهمیت فوق‌العاده آن‌ها عمیقاً معتقد باشد و بخواهد آنها را از درون حل کند.» (رب گری یه، ۱۳۷۷:۶۰).

بحث و تحلیل

سهراب سپهری (۱۳۵۹-۱۳۰۷)، شاعر و نقاش معاصر، همواره هدف انتقادهایی از سوی خوانندگانی بوده که او را شاعری عزلت‌جو و بی‌تفاوت نسبت به جامعه و سرنوشت بشری دانسته‌اند و به این‌سان، از سوی منتقدین صاحب‌نامی چون رضا براهنی، «بچه بودای اشرافی» (براهنی، ۱۳۴۷:۳۹) لقب گرفته و یا با موضعی ملایم‌تر، از سوی داریوش آشوری، محکوم به «گسستگی از عوالم بیرون و پیوستگی مستقیم با عوالم درون» (آشوری، ۱۳۷۵:۱۱) شده است. او را اغلب با شاملو مقایسه کرده‌اند و بر او خرده گرفته‌اند که هیچ تعهد اجتماعی نداشته و دارای عرفانی طبیعت‌گراست که در آن از محرک‌های اجتماعی تقریباً خبری نیست. احمد شاملو در مقاله‌ای در مورد سپهری در کتاب *باغ تنهایی* (۱۳۷۵)، شعر «آب را گل نکنیم» او را، به عنوان نمونه، این‌گونه مورد نقد قرار می‌دهد: «می‌دانید؟ زورم می‌آید آن عرفان نابهنگام را باور کنم. سر آدم‌های بیگانه را لب جو می‌برند و من، دو قدم پایین‌تر بایستم و توصیه کنم که «آب را گل نکنید!» یکی مان از مرحله پرت بوده‌ایم، یا من یا او» (سیاهپوش، ۲۶۴).

بررسی اشعار سپهری، علی‌الخصوص مجموعه هشت کتاب وی، محور دیگری از نگاه سپهری نسبت به دنیا را، در کنار محور اصلی که همان عرفان است، آشکار می‌سازد و این محور، یعنی نگاه اجتماعی او به دنیا، نه تنها جدای از محور اصلی نیست، بلکه با آمیختگی عرفان و اجتماع، جهان‌بینی به وجود می‌آورد، که مختص سپهری و اشعارش است. از این منظر، می‌توان دغدغه‌های سپهری را، که عمدتاً در اشعار مجموعه هشت کتاب وی منعکس شده، شامل سه محور اصلی دانست که به بیان

مسائل مربوط به انسان اجتماعی و طبیعت، انسان اجتماعی و اخلاقیات، و انسان اجتماعی و جامعه بشری می‌پردازند.

مفاهیم تعلیمی و طبیعت: بازتاب تعهد سپهری نسبت به زمین، خاستگاه

سرشت بشری

در جهان‌بینی سپهری، طبیعت و زیبایی‌های آن جلوه‌های حقیقت‌اند و تخریب و آلوده کردن آنها به تباهی و زشتی می‌انجامد. مصداق بارز این مسأله را می‌توان در شعر «آب» او، آنجا که مخاطب را به گل نکردن آب دعوت می‌کند، بیابیم. هر چند از دید منتقدان سپهری، شعر فوق فاقد ایدئولوژی سیاسی آشکار است، اما با دقت نظر در لایه‌های پنهان شعر، می‌توان این نکته را دریافت که از دید شاعر، اصلاحات واقعی باید از جزئی‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین امور و هم چنین از تک تک افراد جامعه یعنی از «خود» آغاز شود:

در فرودست انگار گفتی می‌خورد آب / یا که در بیشه دور / سیره‌ای پر می‌شوید
(سپهری، ۱۳۵۸:۳۴۵).

در سطور آغازین این شعر، حضور کبوتر را می‌توان اشاره‌ای نمادین به انسان‌های جامعه‌ای دانست که برای بقا نیاز به محیطی سالم و سرشار از حیات و طراوت دارند. «احترام به طبیعت در نظر سپهری، حفظ حرمت همه ارزش‌های انسانی است» (سلیمی، ۱۳۸۰:۱۵۴). از طرف دیگر، بیشتر منتقدین تأثیر جهان‌بینی سپهری را از فلسفه چین باستان و به خصوص از لائوتسه، فیلسوف برجسته قرن ششم قبل از میلاد اثبات کرده‌اند. لائوتسه بهترین راه خوش‌بختی را دست شستن از تمدن مدرن و یکی شدن با عناصر طبیعت می‌داند: «بهترین راه نیک بخت بودن همانا درست زیستن است، یعنی زندگانی هماهنگ با طبیعت و بازگشت به حالت سادگی آغازین» (غنی‌زاده تبریزی، ۱۳۸۰:۱۷۸). تحت تأثیر چنین فلسفه‌ای است که سپهری میان انسان و طبیعت، یک‌پارچگی و اتحادی معنوی یافته و نزدیک‌تر شدن به طبیعت را به منزله نوعی خودشناسی می‌داند. وقوف بر این مسأله می‌تواند پاسخی باشد به کسانی که

طبیعت‌گرایی سهراب را نوعی بی‌اعتنایی وی به مسایل انسانی و مفاهیم اجتماعی می‌دانند. طبیعت‌گرایی سپهری، بی‌اعتنایی او به انسان نیست، چرا که در جهان‌بینی وی، انسان خود جزئی از طبیعت است. بنابراین بازگشت به طبیعت و عشق ورزیدن به آن یعنی بازگشت به خود و کشف هویت واقعی گم‌شده انسان که خود نوعی والا از تعهد انسانی سپهری را به نمایش می‌گذارد:

نزدیک ما شب بی‌دردی است، دوری کنیم / کنار ما ریشه بی‌شوری است، برکنیم...

/ بر خود خیمه زنیم، سایبان آرامش ما، ماییم (همان، ۱۷۴ و ۱۷۳).

سهراب از عدم تعهد انسان به طبیعت و بی‌توجهی نسبت به تخریب روزافزون آن گلایه می‌کند. او از اینکه انسان‌ها زمین را می‌آلایند و برای رفاه زندگی روزمره‌شان دست به تخریب طبیعت پیرامون خود می‌زنند متأسف است و آنها را به تغییر نگرش نسبت به مظاهر طبیعت دعوت می‌کند:

من که از بازترین پنجره با مردم این ناحیه صحبت کردم / حرفی از جنس زمان نشنیدم. / هیچ چشمی، عاشقانه به زمین خیره نبود (همان: ۳۹۱). گرمی لانه لک را ادراک کنیم. / روی قانون چمن پا نگذاریم. / در موستان گره ذایقه را باز کنیم (همان: ۲۹۳).

تعهد سپهری مانع از آن می‌شود که وی، چشمان خود را بر این عدم توازن میان اجزای هستی ببندد و این چنین است که در جو سیاست زده آن روزها که سیاست‌عریان مجالی به پرداختن به هیچ امر «وجودی» را به ادبیات و هنر نمی‌دهد، به انسان‌های از خود بیگانه تلنگری زده و به آنان یادآوری می‌کند که تنها آن زمان می‌توان به آن جامعه ایده‌آل که مدنظر اعتراضات سیاسی است دست یافت که انسان‌ها ابتدا خود را شناخته و دوست بدانند. راه اصلاح بیرون از درون می‌گذرد.

مفاهیم تعلیمی و اخلاقیات: بازتاب تعهد اخلاقی سپهری

شعر سپهری در به تصویر کشیدن اخلاقیات انسانی در آیینۀ روابط گوناگون اجتماعی نیز متعهد است. او می‌خواهد به ما یادآوری کند که هر چند انسان معاصر با پیشرفت در عرصه علم و تکنولوژی توانسته به تملکات خویش اضافه کند، داشته‌های

با ارزشی را نیز از دست داده است. «تاریکی» و «تنهایی» در هشت کتاب را می‌توان نمادی از تاریکی روابط و نبود ارتباط میان انسان‌ها دانست:

من در این تاریکی / فکر یک بره روشن هستم / که بیاید علف خستگی‌ام را بچرد
(همان: ۳۸۸). من در این تاریکی / ریشه‌ها را دیدم / و برای بته نارس مرگ، آب را معنی
کردم (همان: ۳۸۹).

در سطور زیر تنهایی و تاریکی شب، بار معنایی مشترکی را در ذهن ایجاد می‌کنند:
دیرگاهی است در این تنهایی / رنگ خاموشی در طرح لب است... / بانگی از دور مرا
می‌خواند، / لیک پاهایم در قیر شب است. (همان: ۱۲ و ۱۱).

و در ادامه اشاره می‌کند که چگونه نشاط و شادی از این جامعه رخت بر بسته و حکم فرمانی مطلق از آن شب است تا تاریکی، امکان هر جنبشی را از انسان‌ها بگیرد. در شعر «غمی غمناک»، شاعر از این انزوا و بی‌تفاوتی افراد جامعه نسبت به یکدیگر به ستوه آمده و در تاریکی شب ارتباط، فریاد می‌زند:

شب سردی است، و من افسرده. / راه دوری است، و پایی خسته. / تیرگی هست و چراغی مرده. / می‌کنم تنها از جاده عبور: / دور ماندند ز من آدم‌ها (همان: ۳۰-۱).

رنجی که سهراب از روابط انسانی حاکم بر جامعه عصر خود می‌برد و متعهدانه به تصویر می‌کشد، درد زمانه ما نیز هست: درد تنهایی. دردی که درمان ساده‌ای دارد که همانا دوست داشتن یکدیگر و عشق به بشریت و تمام دنیاست. سپهری از پیش‌داوری‌ها و منفی‌نگری‌های انسان معاصر نیز دل‌تنگ است. به عقیده وی، عادت قضاوت‌های نابجا و برچسب خوب یا بد زدن به دیگران، عامل کژاندیشی و خشونت در جامعه است و مانع «وزش نسیم» از «شکاف اندیشه» می‌شود:

و نگوییم که شب چیز بدی است (همان: ۲۹۳). در سایه - آفتاب دیارت، قصه «خیر و شر» می‌شنوی. / من شکفتن‌ها را می‌شنوم (همان: ۱۶۴). بیایید از شوره‌زار خوب و بد برویم (همان: ۱۷۴).

وجه دیگر بعد اجتماعی و انتقادی اشعار سپهری، انتقاد وی از ناآگاهی، غفلت و سطحی‌نگری افراد جامعه است:

هر اناری رنگ خود را تا زمین پارسایان گسترش می‌داد / بینش همشهریان افسوس /
بر محیط رونق نارنج‌ها خط مماسی بود (همان: ۳۶۹).

واضح است که سپهری از غفلت انسان‌های اطرافش گلایه دارد. حجاب عادت، آن قدر دیدگان آنها را پوشانده که حتی حقیقت را نیز انکار می‌کنند. چنانچه آذر نفیسی در پاسخ به انتقادات شاملو و براهنی از سپهری، در مقاله‌ای تحت عنوان «چشم‌ها را باید شست» بیان می‌کند، انتقاد شاعر از زندگی و جامعه انتقادی است شاعرانه. انتقاد نسبت به مردمی که چشم‌هایشان را عادت پر کرده و دنیا را تنها از یک منظر می‌بینند، «مردمانی که زندگی‌شان به گونه‌ای است که اسباب بریدن سر را بر لب جوی آب فراهم می‌آورد» (نفیسی، ۱۳۸۰: ۹۰).

مفاهیم تعلیمی و مدرنیته : تعهد جهانی سپهری

یکی از جنبه‌های مهم انتقادی شعر سپهری مربوط به تصاویر متعددی است که از جامعه صنعتی و آثار و نمودهای مخرب آن در زندگی افراد جامعه ارایه می‌دهد. در شعر بلند «مسافر» با به تصویر کشیدن صحنه‌های متعددی از زندگی مدرن شهرنشینی، که در ظاهر برای ما خوانندگان آن قدر طبیعی و روزمره شده‌اند که دیگر زشتی و آلودگی آنها را درک نمی‌کنیم، عمق بی‌زاری خود را از آنچه بشر با دست خود ساخته و به آن مباهات نیز می‌ورزد، بیان می‌کند:

و از تلاطم صنعت، تمام سطح سفر / گرفته بود و سیاه / و بوی روغن می‌داد (همان: ۳۱۸).
البته سیطره این پلیدی و سیاهی تنها به محیط اطراف محدود نمی‌شود و شاعر در سطور بعد به وضوح نشان می‌دهد که چگونه عنصر پاک روح انسانی در گذر این تحولات، پلید و پست گشته است :

و روی خاک سفر شیشه‌های خالی مشروب، / شیارهای غریزه، / و سایه‌های مجال /
کنار هم بودند (همان).

و این است روی دیگر سکه دستاوردهای تکنولوژیک انسان مدرن: فساد اخلاقی و بی‌بندوباری. انسانی که به جای گوش سپردن به آوای روحانی «بربط» تفریح خود را در هر مجالی که به دست می‌آورد در مصرف تولیدات همین جامعه صنعتی، از قبیل مشروبات الکلی، می‌داند.

من از حاصل ضرب تردید و کبریت می‌ترسم / من از سطح سیمانی قرن می‌ترسم /
بیا تا ترسم من از شهرهایی که خاک سیاهشان چراگاه جرثقیل است (همان: ۳۹۶).
چراگاه، مفهوم سرسبزی و طراوت است و منبع زندگی برای گله. اما در این سطر، شاهد تصویری هستیم که هیچ اثری از این سرزندگی طبیعت ندارد. خاک سیاهی که تمام شهرهای مدرن را پوشانده، آسفالت است که چراگاه ماشین‌ها، اتوبوس‌ها و جرثقیل‌ها (همگی نمادهای صنعت و تکنولوژی) گشته است. و همین طور تصویر ناهنجار افراستگی فولاد و آهن در شهرهای بزرگ در سطر زیر:

مرا باز کن مثل در به روی هبوط گلابی در این عصر معراج پولاد (همان)
همان گونه که از مثال‌های فوق برمی‌آید، سپهری شاعری فاقد تعهد نبوده و بر احوال مردم روزگار و مسائل و مشکلات جوامع آگاهی داشته و در جستجوی یافتن راه‌هایی برای رفع این دردها و کمبودها نیز بوده است. اما علت پنهان ماندن این بعد مهم از اشعار وی نزد منتقدانی که شعر او را خالی از تعهد اجتماعی می‌دانند راه شاید بتوان در نحوه بیان سپهری یافت که با شاعران هم عصرش متفاوت است. او به طرز ویژه خویش، به جنگ مظاهر ظلم و زشتی می‌رود که با شیوه پرهیاو و روزنامه‌ای ادبیات زمان خود بسیار تفاوت دارد. خصوصیات این نحوه خاص بیان را می‌توان از دو منظر کلی بیان زیبایی به جای زشتی و بیان درمان به جای دردها بررسی کرد.

بیان زیبایی به جای زشتی

تقابل اضداد، یکی از راه‌های درک ما از کیفیت محیط و اشیای پیرامون است. برای مثال، زمانی نیکی بهتر درک می‌شود که تجربه‌ای از بدی در تقابل با آن قرار گیرد و یا مفهوم زیبایی به دنبال تجربه زشتی بسیار عمیق‌تر و بهتر دریافت می‌شود. در سایه

همین تلقی است که سپهری، به جای پرداختن صریح به سختی، بدی، خشونت و... بیشتر سعی در به تصویر کشیدن روشنایی، امید و زندگی دارد. مفاهیم مربوط به تاریکی و تنهایی که در صفحات قبل به آن اشاره شد تنها بخش محدودی از تصاویری را شامل می‌شوند که در اشعار سپهری صراحتاً به درد و رنج و به طور کلی زشتی اشاره دارند. او تنفر خود از جنگ، خشونت، ریا و بی‌تفاوتی انسان‌ها نسبت به هم را با نشان دادن روی دیگر سکه یعنی عشق و صلح و دوستی به نمایش می‌گذارد. به همین علت است که خواننده اشعار او برخلاف دنیای اطرافش که سرشار از پلیدی و بی‌عدالتی است، با دنیایی آرام، امیدبخش و صمیمی رو به رو می‌شود که خاطر وی را آرام می‌کند و این همان چیزی است که دنیای بیرون از آرایه آن ناتوان است. سطور زیر به وضوح نمایانگر فلسفه سپهری در مورد درک خیر از راه شر می‌باشد:

دیده‌ام گاهی در تب، ماه می‌آید پایین / می‌رسد دست به سقف به ملکوت. / گاه زخمی که به پا داشته‌ام / زیر و بم‌های زمین را به من آموخته است (همان: ۲۹۶).
یادآوری مرگ به جای ایجاد اندوه در شاعر و خلق ابیاتی تیره و غمبار، شور زندگانی را برمی‌انگیزد:

یک نفر دیشب مرد / و هنوز نان گندم خوب است / و هنوز، آب می‌ریزد پایین، اسب‌ها می‌نوشند (همان: ۳۸۷).

سپهری، در قطعه‌های مختلفی از اشعار هشت کتاب، اشاره‌هایی به ناکجا آباد یا «هیچستانی» دارد که همان آرمان شهر شعر است و از آنجا که خود را از پلیدی، اندوه‌باری و پستی این جهان، خسته و دل‌تنگ می‌بیند، راه آن شهر آرمانی را، در پیش می‌گیرد. اما، توصیف دقیق وی از این مدینه فاضله، همواره، آن چنان صریح و گویاست که حسرت زندگی در چنین فضایی را، در دل خواننده، برانگیخته می‌نماید:
پشت دریاها شهری است / که در آن پنجره‌ها روبه تجلی باز است / بام‌ها جای کبوترهاییست، که به فواره هوش بشری می‌نگرند / دست هر کودک ده ساله شهر، شاخه معرفتی است (همان: ۳۶۴).

سپهری، خود در خاطراتش به این دیدگاه حاکم بر مجموعه هشت کتاب اشاره داشته و چنین می‌گوید: «در تاریکی آن‌قدر مانده‌ام که از روشنی حرف بزنم... ولی نخواهید این آگاهی، خودش را عریان نشان بدهد. من هزارها گرسنه در خاک هند دیده‌ام و هیچ وقت از گرسنگی حرف نزده‌ام. نه، هیچ وقت. ولی هر وقت رفته‌ام از گلی حرف بزنم، دهانم گس شده است» (سپهری، ۱۳۸۸: ۲۵).

بیان درمان به جای دردها

سپهری به جای پرداختن مدام به دردها، بیشتر بر درمان تکیه دارد و این چیزی از نقش متعهدانه او در اجتماع نمی‌کاهد. چرا که تا دردی نباشد، ارایه درمان، پوچ و بی‌معناست و اشاره سپهری به برخی راه‌کارها، خود نمایان‌گر وقوف شاعر به معضلات بشری و مشکلات اجتماعی می‌باشد. اصولاً به کارگیری این روش خاص، باعث شده که اعتراض وی نسبت به وضع موجود، و رای اعتراض صرف، علیه یک سیستم یا نظام باشد، زیرا او در پی تغییر و تحولی اساسی‌تر و درونی‌تر است. او بر آن است تا نوع نگرش انسان‌ها را تغییر دهد که در آن صورت، خود به خود آلودگی‌ها از میان خواهد رفت و دیگر نیازی به نگرانی از بریدن سرها بر لب آب نخواهد بود. اولین پیشنهاد وی برای نجات بشریت، کنار گذاشتن عاداتی است که به سان غباری، دیدگان ما را پوشانده‌اند و قدرت هرگونه تحرکی را از ما گرفته‌اند. پس:

غبار عادت پیوسته در مسیر تماشاست / همیشه با نفس تازه راه باید رفت / وفوت
باید کرد / تا پاک شود صورت طلایی مرگ (همان: ۳۱۴).

سطور زیر از شعر «صدای پای آب»، مستقیماً به جامعه‌ای اشاره می‌کند که بصیرتی نداشته و بنیان ادراکش از محیط و اشیاء، بر پایه عادت و تکرار است نه کشف و شهود: من نمی‌دانم / که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست. / و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست. / گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد (همان: ۲۹۱).

و بعد بلافاصله، راه حذر از این‌گونه نگرش و رسیدن به معرفتی ناب را بیان می‌دارد: چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید. / واژه‌ها را باید شست / واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد (همان: ۲-۲۹۱).

توجه به مظاهر ساده و پیش پا افتاده زندگی روزمره و لذت بردن از آنها، راه دیگری است که سپهری برای نیک‌روزی انسان معاصر پیشنهاد می‌کند:

زندگی نو بر انجیر سیاه، در دهان گس تابستان است. / زندگی، بعد درخت است به چشم حشره. / زندگی تجربه شب پر در تاریکی است (همان: ۲۹۰).

عشق ورزیدن به یکدیگر و به محیط و طبیعت، درمان دیگری است که سپهری برای رفع دردهای اجتماع پیشنهاد می‌دهد. شعر او حاکی از این حقیقت است که «اگر هستی آدمی از عشق تهی باشد، هیچ یک از کارهای او مفید نخواهد بود» (رنجبر، ۱۳۸۹: ۱۷۱).

پارسایی است در آن‌جا که تو را خواهد گفت: / بهترین چیز رسیدن به نگاهی است که از حادثه عشق‌تر است (همان: ۳۷۲).

همان‌طور که از نمونه‌های فوق استنباط می‌شود، درمان‌هایی که سپهری پیشنهاد می‌دهد برخلاف هیاهوی آثار ادبی سیاسی و غایت‌گرای هم عصر و قبل از خود، ماندگارند و از مرز سیاست و اجتماع گذشته و نوع بشر را شامل می‌شوند. سپهری در جستجوی تغییر یک نظام سیاسی یا نجات گروهی از انسان‌ها از چنگال استبداد نبود. او به تغییر «جهان‌بینی‌ها» فکر می‌کرد و به تعیین «جایگاه انسان در جهان» می‌اندیشید (مسکوب، ۱۳۸۰: ۲۳۷).

نتیجه‌گیری

سهراب سپهری، هنرمند معاصر ایران را اکثر منتقدین شاعری گوشه‌نشین دانسته‌اند که نشسته بر برج عاج، خود را، به هیچ عنوان درگیر حوادث جهان عصر خود نمی‌کند و به این جهت، به شاعری مرفه و سیر شهرت یافته که در لاک تنهایی خود خزیده و از مردم بریده است.

اما تحقیق حاضر شواهدی از متن اشعار سپهری به دست آورده است که می‌تواند ابعادی از دغدغه‌های بشری و تفکر اجتماعی او را نشان بدهد. به این ترتیب سپهری از شعارهای سیاسی پرهیز می‌کند و اعتراض خود را نسبت به نگرش افراد جامعه و ناملایمات روزگار خود به طور آرام ولی قاطع بیان می‌کند که البته این خود، ارزش هنری و شاعرانه کارهای او را چندین برابر می‌کند.

منابع و مأخذ

- ۱- اسکارپیت، روبر، (۱۳۷۶) جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه مرتضی کتبی، تهران: سمت.
- ۲- براهنی، رضا، (۱۳۴۷) طلا در مس. تهران: زمان.
- ۳- تولستوی، لئو، هنر چیست. (۱۳۷۶) ترجمه کاوه دهگان، تهران: امیرکبیر.
- ۴- حلبی، علی‌اصغر، (۱۳۷۸) عبید زاکانی. تهران: طرح نو.
- ۵- درگاهی، محمود، (۱۳۸۹): «دغدغه‌های نیما»، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ش ۱۴.
- ۶- رب‌گری، یه، آلن، (۱۳۷۷): «تعهد»، مجله بخارا، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ش ۱.
- ۷- رنجبر، ابراهیم، (۱۳۸۹): «بررسی راه‌های رهایی انسان معاصر از بستگی‌های دنیوی در شعر سهراب سپهری»، نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۲۷.
- ۸- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۲) آشنایی با نقد ادبی، تهران: سخن.
- ۹- سارتر، ژان پل، (۱۳۴۰) ادبیات چیست؟، ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، تهران: زمان.
- ۱۰- _____، (۱۳۴۴) آگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: نیلوفر.
- ۱۱- سپهری، پردیخت (به اهتمام) (۱۳۸۸) هنوز در سفرم: شعرها و یادداشت‌های منتشر نشده از سهراب سپهری، تهران: فروزان روز.
- ۱۲- سپهری، سهراب (۱۳۷۸) هشت کتاب. تهران: طهوری.
- ۱۳- سلیمی، مهرداد (۱۳۸۰): «سهراب سپهری: عرضه داورهای متناقض»، معرفی و شناخت سپهری، گردآورنده شهناز مرادی کوچی، تهران: قطره.
- ۱۴- سیاه‌پوش، حمید (۱۳۷۵) باغ تنهایی، تهران: سهیل.
- ۱۵- سید طاهرالدینی، علی (۱۳۸۵) ادبیات تعلیمی، تهران: آرمان رشد.
- ۱۶- شاملو، احمد (۱۳۷۵) از زخم قلب، گزینش ع. پاشائی، تهران: چشمه.
- ۱۷- طهماسبی، طغرل (۱۳۸۰) موسیقی در ادبیات، تهران: رهام.
- ۱۸- غنی‌زاده تبریزی، بتول (۱۳۸۰): «تصویر در شعر سهراب»، معرفی و شناخت سهراب سپهری، گردآورنده شهناز مرادی کوچی، تهران: قطره.
- ۱۹- گرین، کیت و جیل لبیهان (۱۳۸۳) درس‌نامه نظریه و نقد ادبی، ویراستار حسین پاینده، تهران: روزنگار.
- ۲۰- لوکاچ، جرج (۱۳۸۱) جامعه‌شناسی رمان، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه.

۱۵۲ فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - تابستان ۱۳۹۱، (ش.پ:۱۲)

۲۱- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۰): «قصه سهراب و نوشدارو»، معرفی و شناخت سهراب سپهری، گردآورنده شهناز مرادی کوچی، تهران: قطره.

۲۲- مشرف، مریم (۱۳۸۹): جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران، تهران: سخن (با همکاری انتشارات دانشگاه شهید بهشتی).

۲۳- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۵) شعر و هنر (مجموعه مقالات)، تهران: سخن.

۲۴- نفیسی، آذر (۱۳۸۰): «چشم‌ها را باید شست»، معرفی و شناخت سهراب سپهری، گردآورنده شهناز مرادی کوچی، تهران: قطره.

۲۵- هارلند، ریچارد (۱۳۸۵) درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاطون تا بارت، ترجمه علی معصومی و شاپور جورکش، تهران: چشمه.

